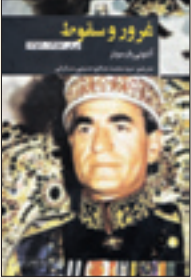


## پیش‌خوران

در حاشیه انتشار ترجمه‌ای جدید از خاطرات سِر انتونی پارسونز

### در واپسین سالیان سلطنت شاه

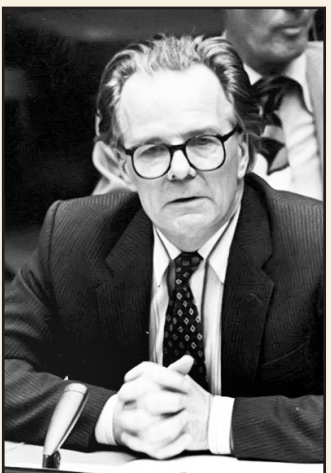
■ **محمد رضا کائینی**



اثری که هم‌اکنون در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات سِر انتونی پارسونز آخرین سفیر انگلستان در ایران، در دوران حکومت پهلوی است که طی آن، به بیان مشاهدات و تحلیل‌های خویش

از ایران منتهی به انقلاب اسلامی پرداخته است. ترجمه جدید این کتاب توسط سید محمدصادق حسینی عسکرانی انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. ناشر در دیپاچه خویش بر این اثر، در باب موضوع آن چنین آورده است:

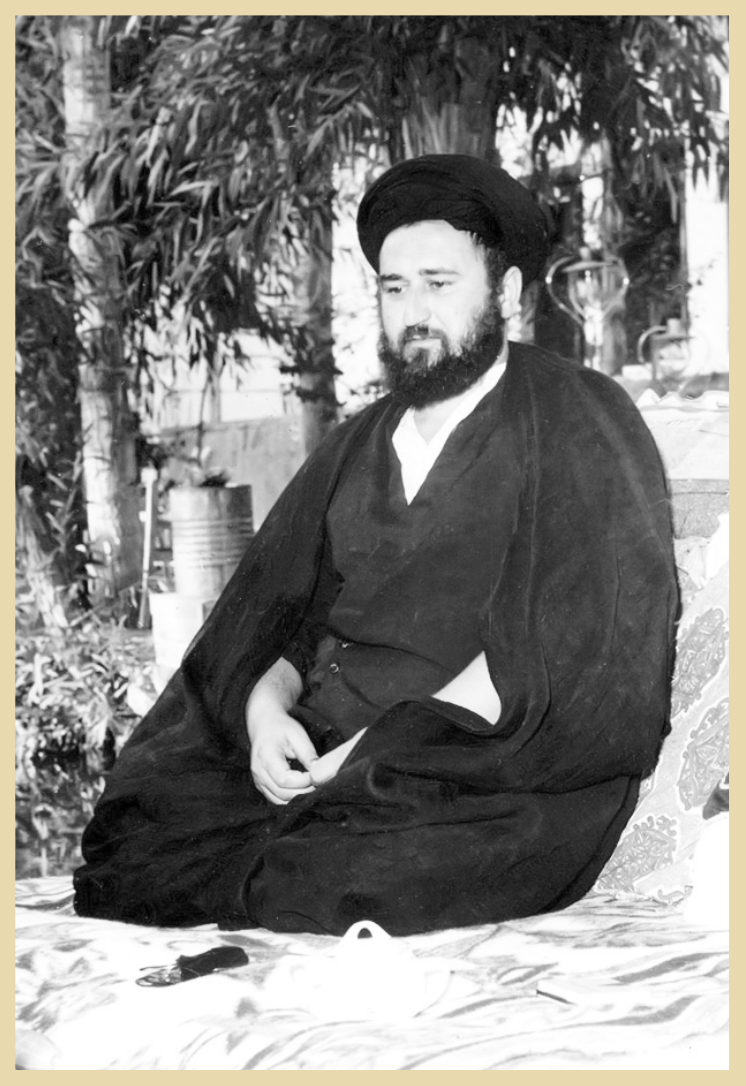
«حافظه تاریخی ملت ایران، هرگز سابقه استعماری، خیانت‌ها ودخالت‌های مستمر انگلیس را در کشورمان فراموش نمی‌کند. تاریخ معاصر ایران حوادث بسیار تلخی را به خود دیده که در بسیاری از آنها دولت انگلستان نقش اصلی را ایفا کرده است. حمایت از حرکت‌های تجزیه‌طلبانه در نقاط مختلف و جدایی بخش‌هایی از خاک ایران، تأسیس و تقویت فرق ضاله برای ایجاد تفرقه، تقویت حکومت‌های استبدادی در ایران، حمایت از دو کودتای ننگین ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ که به دیکتاتوری پهلوی انجامید، دخالت در تغییر دولت‌ها، اخذ امتیازات ظالمانه، غارت ثروت‌های ملی و همکاری در سرکوب حرکت‌های آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه ملت ایران، بخشی از سوابق ننگین انگلیس در ایران به شمار می‌رود. مسروری بر این حوادث، بازخوانی تاریخ معاصر و مطالعه اسناد و مدارک دخالت انگلیس در ایران را ضروری می‌نماید. کتاب حاضر، خاطرات انتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در زمان پیروزی انقلاب اسلامی است که به شرح حوادث آن دوره مهم تاریخ معاصر اختصاص دارد. پارسونز پنج سال از دوران فعالیت دیپلماتیک خود را در ایران گذراند. در این اثر نیز طبق سنت مألوف، شاهد مقاومت و مخالفت انگلیس در برابر انقلاب اسلامی و



■ **سِر انتونی پارسونز، آخرین سفیر انگلیس در ایران در دوره حکومت پهلوی دوم**

استقلال طلبی ملت ایران هستیم، به‌طوری‌که پارسونز بارها تگرایی و مخالفتش را از سقوط شاه و وقوع انقلاب اسلامی ایران می‌کند. سِر انتونی پارسونز، سفیر کبیر سابق انگلیس در ایران که مدت پنج سال از سال ۱۹۷۴م (۱۳۵۲ش) تا ۱۹۷۹م (۱۳۵۷ش) عهده‌دار این سمت در ایران بود، دیدلمات حرفه‌ای است که قبل ازحرز سمت سفیر انگلیس در ایران، ترکیه، اردن، مصر، سوئدان و بحرین خدمت کرده و آخرین سمت وی قبل از سفارت انگلیس در ایران، معاونت امور خارهمیانه در وزارت امور خارجه انگلستان بود. پارسونز در اوایل سال ۱۹۷۹م، کمی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به لندن بازگشت و تا سال ۱۹۸۲، ریاست هیئت نمایندگی انگلستان در سازمان ملل متحد را به عهده داشت و در این سمت نیز با مسائل مربوط به ایران از جمله ماجرای گروگان‌گیری و جنگ ایران و عراق سروکار داشت. آخرین سمت رسمی پارسونز، مشاور مخصوص مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلستان در امور خارجی بود. وی در پایان سال ۱۹۸۳ بازنشسته شد و این کتاب، نخستین اثر او در باره مأموریت‌های سیاسی‌اش در خارج از انگلستان است.

غرور و سقوط بیان خاطرات دوران اقامتش در ایران، در مقام سفیر انگلیس است. پارسونز در این کتاب کوشیده است، مشاهداتی را در باره اشخاص، نظیر خاندان سلطنتی، رجال مملکتی، سفراء، نمایندگان خارجی و…و همچنین حوادث رخ داده طی اقامت پنج‌ساله‌اش در ایران از جمله فرآز و نشیب‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، اقدامات شاه، چگونگی تعامل‌ات بین رژیم و مخالفانش، تظاهرات، اعتصاب‌ها و درگیری‌های بین ارتش و مردم به‌پاخاسته و نظایر اینها را تشریح کند. او سعی کرده است بیان خاطرآتش، همراه با تحلیل و علت‌یابی حوادث باشد. به دلیل ارتباط نزدیک با شاه، اعضای خاندان سلطنتی و سران رژیم، خاطرات وی می‌تواند باگو کنند مطالبی باشد که کمتر در اختیار ما قرار داشته است. البته تفاوت در باره میزان صحت و بی‌طرفی او در اظهار نظر هایش نیز به عهده خواننده است…»



۱۳۳۴ ه‍.ق شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی

«شهادت فرزند امام و سپیده گشایی انقلاب اسلامی»

در آئینه روایت‌ها و نکته‌ها

# او خبر داشت

# که در پی ترورش هستند!

■ **احمد رضا صدری**

از شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی فرزند آند بی‌شمنند و نامور امام خمینی، ۴۵ سال سیری گشت. در این صددت داستان حیات و مرگ حیات آفرین او، بارها واگو به گشته است. اینک در این موسوم و در باز خوانی نقش این رویداد در تسریع انقلاب اسلامی، یاره‌ای از روایت‌ها و نکته‌ها را به باز خوانی نشستیم. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقمندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■ ■

■ **واپسین دغدغه‌ها و گفته‌ها**

پیش از ورود به بخش اصلی مقال، مناسب است که به واپسین دغدغه‌ها و گفته‌های شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی گوش بسپاریم. آیت‌الله محمدرضا ناصری روایتی کنونی ولی قیبه در شهر یزد، در این باره روایتی خواندنی دارد:

«حاج آقا مصطفی اواخر عمرش آن بود که یک روز ما را به حضور خواستند. من، آقای فردوسی پور، آقای روحانی و یکی دیگر از آقایان هم بودیم. رفتیم پهلوی ایشان. در آن موقع، امام مرض احوال [بودند] و سر درد داشتند. اوضاع ایران هم در یک وضعی بود که کسی نمی‌توانست آینده را پیش بینی کند. ایشان به ما فرمودند: دو تا خبر شنیدم، آنها را به شما می‌گویم تا مراقب باشید، یکی اینکه رژیم بنا دارد که طرفداران و نزدیکان آقا را ترور کند، دیگری اینکه می‌خواهند در قم کسی را علّم کنند که چهره مقبولی داشته باشد و انقلابی نباشد و مرجعیت بعد از امام را به او بسپارند…»

■ **بر استان چنان**

خادمه منزل شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی که صد خانم نام داشت اولین فردی است که در میان

اعضای بیت آن بزرگ، با پیکر بی‌جان وی مواجه شد و ماجرا را به همسر و نزدیکان وی اطلاع داد:

«شب آخر قرار بود برای آقا مهمان بیاید. چون بیروقت بود، ایشان آمدند و به من گفتند: صفرا برو خواب، من هم خودم در را باز می‌کنم. من هم اول به حرم رفتم، نماز خواندم، زیارت کردم، بعد به خانه آمدم و خوابیدم. صبح که طبق معمول، صبحانه آقا را بالا بردم، دیدم آقای رووی کتاب‌هایشان خم شده‌اند، فکر کردم که خوابشان برده است، صدایشان کردم و گفتم: آقا... آقا خوابشان برده... که دیدم جواب نمی‌دهند و زیر چشمشان هم به رنگ خرما شده است. پایین رفتم و خاتم ایشان را که مر می‌بود، صدا کردم و خودم هم به کوچه رفتم و فریاد زدم که: آقا مصطفی مرضی شده است. در این هنگام آقای داعیی مرا دید و با یکی دو نفر دیگر به بالا آمد و آقا را به بیمارستان بردند و دیگر نمی‌دانم چه شد…»

■ **ماشین نمره تهران، در برابر بیمارستانی که فرزند امام بدان انتقال یافت!**

زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد داعیی در میان اطرافیان امام خمینی، نخستین کسی است که از رحلت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی اطلاع یافته است. وی در توصیف فضای حاکم بر آن ساعت‌های دشوار، چنین گفته است:

«آن روز صبح، من برای تهیه نسان بیرون رفته بودم. هنوز آفتاب زرده بود، دیدم ننه صغری که بسیار مورد احترام ما بود فریاد می‌کشد و پای برهنه می‌دود و به سرش می‌زند! من از دیدن این صحنه، بسیار متأثر شدم. پیرزن می‌گفت: خاک بر سرم شد، آقا بدو! من فوق‌العاده وحشت‌زده شدم و به ذهنم چیز دیگری آمد. گفتم: چی شده؟ آقا مصطفی مرضی است. من نان را به دست کسی دادم و گفتم به خانم‌ها برساند و سراسیمه رفتم. دیدم که آن مرحوم پشت

مثل آقایان محتشمی پور، فردوسی پور و...، ماجرای را تعریف کرد و گفت: بعد از نماز مغرب و عشاء، داشتم از حرم امیرالمومنین (ع) به منزل بر می‌گشتم. یادم آمد آقای جزایری (که از اوتاد بودند)، چند روزی در بستر بیماری است. راهم را به سمت منزل ایشان کج کردم و به عیادت وی رفتم. هنوز چند دقیقه‌ای از ورود من به منزل ایشان نگذشته بود که در زدند و گفتند: دو نفر ایرانی با شما کار دارن‌دا من هم گفتم؛ بگویند بیایند. آن دو نفر وارد شدند. آقا مصطفی به آنها گفته بود: اینجا همستم؟ آنها جواب داده بودند فهمیدید من اینجا هستم؟ آنها جواب داده بودند، که ابتدا به منزل شما رفتیم و چون آنجا نبودید، پرس و جو کردیم و گفتند شما به اینجا آمده‌اید. آن دو نفر دروغ می‌گفتند. چراکه آقا مصطفی، اصلاً به منزل مراجعت نکرده بود و طبیعتاً کسی هم از تصمیم ایشان مبنی بر عزیمت به منزل آقای جزایری اطلاع نداشت. لذا به احتمال بسیار، آن دو نفر از حرم آقا مصطفی را تعقیب کرده بودند. خلاصه آن دو نفر حامل پیامی بودند. آقا مصطفی می‌گفت: یکی از آن دو نفر به من نزدیک شد و اهسته گفت: شما را خواهند کشت!ظاهر آن یک تهدید از طرف دربار بود که اگر رویه‌ات را ادامه بدهی، تورا از سر راه برمی‌داریم. وقتی آقا مصطفی این ماجرا را برای ما تعریف کرد، هیچ کدام از ما این قضیه را جدی نگرفتیم و حتی از ایشان نپرسیدیم که این ماجرا را برای امام هم تعریف کرده است یا نه؟ نایباً: حاج آقا مصطفی در همان شب رحلت طبق برنامه همیشگی، بعد از زیارت و خواندن نماز مغرب و عشاء، به منزل امام رفته بود و با ایشان ملاقات کرده بود. نزدیکان می‌گویند: ایشان از لحاظ جسمی هیچ مشکلی نداشت و بسیار سر حال بود. ثالثاً: نکته سوم در مورد شهادت ایشان این بود که وقتی جسد را به بیمارستان کوفه منتقل کردند، پزشک معالج بعد از معاینه، علامت مسمومیت را در جسد دیده و گفته بود برای اثبات این موضوع نیاز به کالبدشکافی است.

اما حضرت امام اجازه ندادند و فرموده بودند: کالبدشکافی کنیم که چه چیزی ثابت شود؟ ضمناً کالبدشکافی یک نوع بی‌احترامی به میت هست. بعضی‌ها هم می‌گویند یک ماشین با پلاک ایرانی مقابل بیمارستان ایستاده بود و به شد حاج آقا مصطفی از دار دنیا رفته است، حرکت کرد و به بیمارستان دور شد. به نظر من، دلیل اینکه حدوداً یک ماه قبل به حاج آقا مصطفی گفته بودند قرار است تو را بکشند، این بود که می‌خواستند از امام به نوعی زهر چشم بگیرند و نشان دهند که ما حرفی را که می‌زنیم عمل می‌کنیم…»

■ **فردی که مظنون به قتل فرزند امام بود**

حجت‌الاسلام محمد افشاری از نزدیکان شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در نجف، درباره عامل مسمومیت ایشان، آدرس صریحی داده است. او بر این باور است که فردی که در شب آخر آن قدر آمادگی نداشتند که یک آمبولانس بفرستند. این لحظات برای من بسیار سخت می‌گشت. اینجا تصمیم گرفتم که این خبر را بدون اینکه ایجاد وحشت و تگرانی کند، به منزل امام برسانم. این طور خبرها را باید خیلی حساب شده و به اصطلاح با ظرافت به بستگان رساند. طلبه‌ای در آنجا بود. به او گفتم: به منزل امام می‌روی و فقط احمدآقا را خبر می‌کنی و می‌گویی خیلی فوری به منزل اخوی سرزند آن طلبه هم رفت و احمدآقا را صدا زد و ما موفق شدیم با یک تاکسی که به زحمت می‌توانست به کوچه بیاید، ایشان را به بیمارستانی منتقل کنیم. متأسفانه در بیمارستان پزشک شکی پس از معاینات اولیه تشخیص داد که ایشان از دنیا رفته‌اند. با اعلامی که روی پوست بدن وجود داشت، مشخص بود که مرگ طبیعی نبوده است

«بعد از فوت حاج آقا مصطفی، از مرگ ایشان به مرگ مشکوک تعبیر شد. افرادی از اطرافیان آقا مصطفی بودند که متهم به قتل ایشان بودند... یکی از آنها آقای سیدصالح قهی بود. ایشان همان شخصی است که تا ساعت ۱/۵ نیمه شب، با حاج آقا مصطفی بسود و زمانی که ایشان از مجلس سراسری می‌روی و فقط احمدآقا را خبر می‌کنی و می‌گویی خیلی فوری به منزل اخوی سرزند آن طلبه هم رفت و احمدآقا را صدا زد و ما موفق شدیم با یک تاکسی که به زحمت می‌توانست به کوچه بیاید، ایشان را به بیمارستانی منتقل کنیم. متأسفانه در بیمارستان پزشک شکی پس از معاینات اولیه تشخیص داد که ایشان از دنیا رفته‌اند. با اعلامی که روی پوست بدن وجود داشت، مشخص بود که مرگ طبیعی نبوده است

ناشی از مسمومیت می‌باشد. در خارج از بیمارستانی که حاج آقا مصطفی را به آنجا انتقال دادیم، یک ماشین نمره تهران بود که پس از شنیدن خبر مرگ ایشان حرکت کرد…»

■ **تهدید فرزند امام پیش از شهادت**

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی مورخ انقلاب اسلامی، معتقد است که مأموران ساواک به شکل حضوری، پیش از شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، به تهدید ایشان پرداخته‌اند. وی این باور خویش را به تکه‌های مستندی می‌کند که مستقیماً از آن زنده یاد شنیده است: «چند جریان هست که نشان می‌دهد رحلت آقا مصطفی عادی نبود. اولاً؛ اینکه حدود یک‌ماه قبل از شهادت، آقا مصطفی برای من و تعدادی از دوستان در این میان اما نحه‌وه مواجهه اسام خمینی با شهادت فرزند مجتهد و نام آور خویش، بس درس آموز می‌نمود. قدرت روحی و تسلط ایشان بر نفس، آشکار و عیان گشت و خویش را به همگان نشان داد. زنده یاد آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم آبادی، دانسته‌های خویش در این باره را به ترتیب پی آمده به تاریخ سیرده است: «قتل می‌کنند وقتی خبر شهادت حاج آقا مصطفی را به حضرت امام می‌دهند، ایشان بدون هیچ گریه و زاری، فقط انالله‌و انا الیه‌راجعون می‌گویند و به دنبال کارهای روزمره‌شان می‌روند! وقتی که می‌خواستند بپگر حاج آقا مصطفی را کالبد شکافی کنند، حضرت امام مانع از این کار شدند. بعد هم جنازه را غسل دادند و برای طواف به کربلا بردند و در روز دوم هم، جنازه را برای تدفین از کربلا به نجف آوردند. امام هم در تشییع جنازه آقا مصطفی، همانند دیگر تشییع جنازه‌ها شرکت کردند. نمی‌دانم که امام تا کجا به استقبال جنازه رفتند، ولی در تشییع بسیار معمولی و مانند بقیه

دهه ۴۰ نجف: آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در کنار امام خمینی

## ۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۶۰۹

عمل کردند. ایشان تا صحن، جنازه را تشییع می‌کردند و سپس به منزل می‌رفتند. ظاهرآ نماز میت را هم، مرحوم آقای خوبی بر جنازه حاج آقا مصطفی خواندند. در جلسات ختم هم، امام مانند سایر جلسات ختم شرکت می‌کردند.نقل می‌کنند در همان شب اول یادوم دفن حاج آقا مصطفی بود که امام بر سر قبر شان حاضر می‌شوند. عده‌ای از طلاب هم اسام را همراهی می‌کنند و به آن‌جا می‌روند، وقتی نزدیک قبر می‌رسند؛ طلاب شروع به گریه می‌کنند، اما حضرت اسام می‌فرمایند: فاتحه بخوانید، فاتحه بخوانید و به این شکل، از گریه کردن طلاب و همراهان ممانعت می‌کنند. بعد از فاتحه‌خوانی هم به صورت خیلی عادی، به حرم مشرف می‌شوند. صبر و استقامت و خوشستن‌داری امام، بسیار عجیب بود. تسلط عجیبی بر نفس خود داشتند. این مسائل برای افراد عادی قابل هضم نیست، تا چه رسد که بخوانند خودشان آن را انجام دهند…»

■ **مردم ایران معتقدند که مصطفی خمینی از سوی سیا مسموم شده است!**

در یکی از اسناد سفارت امریکا و چند روز پیش از رویداد تشییع، اشارات صریحی در باب اعتقاد عمومی ایرانیان، به شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی توسط سازمان سیا و ساواک وجود دارد. به عنوان نمونه در سند این سفارت در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۹ (۲۱ آبان ۱۳۵۸)، چنین می‌خوانیم:

«چند تظاهرات دیروز در تهران برگزار شد که شامل گروه‌هایی بود که از مقابل سفارت عبور کرده و توقیفی نداشتند. بعضی از شرکت کنندگان، شعارهایی ضد امریکایی دادند و حامل پرچم‌هایی خطاب به امریکا و برزیدنت کارتر بودند. به هر حال این احساسات ضد امریکایی، آشکارا در رابطه با هدف اصلی برخی از تظاهرکنندگان، جهت یادبود سالگرد مرگ فرزند بزرگ خمینی در چند سال پیش بوده است.

توضیح به صورت وسیعی اعتقاد بر این است که مصطفی خمینی از سوی ساواک و عوامل CIA مسموم شده است. بیانه‌های ضد امریکایی به نظر می‌رسد که مرتبط با اسطوره عامیانه مرگ مصطفی باشد نه ورود شاه ایران به امریکا-ایان نظر به».

■ **بازتاب شهادت فرزند امام، در شهر قم**

شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، تولد یافته و بزرگ شده مقدس شهر قم بود، هم از این روی طبیعی به شمار می‌رفت که خبر رحلت وی در این شهر، بازتابی گسترده و نمایان داشته باشد. آیت‌الله قزلباغی دری نجف‌آبادی نماینده کنونی رهبری در استان مرکزی، در باره این بازتاب‌ها در خاطرات خویش آورده است:

«انعکاس خبر شهادت تا بهنگام فرزند دانشمند و مجاهد امام خمینی در شهر مذهبی قم، موجی از تأثر و تأسف پدید آورد و همگی به سوگ نشستند. یادم است که به مناسبت شب هفتم این مرحوم، مجلس باشکوهی از طرف جامعه مدرسین و فضای حوزه علمیه‌قم، در مسجد اعظم قم برگزار شد. در این مجلس که شاید بیش از ۵۰ هزار نفر شرکت نمودند، تمامی مراجع، مدرسین، فضلا، طلاب، دانشجویان، بازاریان و کسبه قم، تهران و سایر شهرستان‌های کشور حضور داشتند. بنده نیز به عنوان یکی از طلبه‌های این حوزه، در این مراسم، خیلی فعالیت و تلاش کردم و در اجرای برنامه‌های آن، تا حدودی نقش داشتم. برغم اینکه ساواک سعی داشت تا از وسعت دامنه مجالس سخنرانی علما وفضالی دینی جلوگیری نماید، در این مراسم چند تن از بزرگان حوزه علمیه قم، از جمله آیت‌الله گیلانی، آیت‌الله ربانی املشی و منبر رفتند و در تفصیل درباره فقیه سعید، مبارزه و قدرشناسی و امام خمینی و اعتراض به تبعید طولانی ایشان سخنرانی کردند. در این مراسم که حالت یک استیضاح برای دربار پهلوی داشت، بسیاری از مباحث و مسائل مختلف کشور مطرح گردید. از جمله اعتراض و انتقاد شدید بنسبت به مسائلی چون: تغییر تاریخ شمسی به تاریخ زرتشتی، پهلوی به اسرائیل و امریکا و موقعیت اسفبار زنداندان سیاسی و به طور کل اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور صورت گرفت…»

زنده یاد سیدمحمدقتی شاهرخی خرم آبادی نیز در باره این بازتاب‌ها می‌گوید:

«در اوایل این سال ۵۶ ه‍.ق ماجرای شهادت آقا مصطفی خمینی پیش آمد. بازتاب خیر شهادت ایشان در حوزه علمیه‌قم، بسیار گسترده بود. قرار شد برای آن مرحوم، مجلس ختمی گرفته شود. در آن ایام، رکود و سسکوتی در کار مبارزه پیش آمده بود و حتی برخی‌ها به لحاظ ترس و وحشت از دستگاه طاقت‌ور، قدری عقب‌نشینی کرده بودند. از این‌رو، از بردن نام امام خودداری می‌کردند، تا چه رسد به جلسه گرفتن برای فرزندشان و از این کار واهمه داشتند. به هر تقدیر، در نهایت قرار شد که در مسجد اعظم قم و در قسمت زیر گنبد، مراسمی به این منظور برگزار شود و این اتفاق افتاد. فردای آن روز هم جلسه دیگری برگزار گردید و آقای برقی واعظ معروف قم، به منبر رفت و در سخنانش سنگ تمام گذاشت و چند بار از امام و فرزندانرحمتشان مرحوم آقامصطفی نام برد و از ایشان تجلیل کرد. جلسه مزبور، بسیار جالب و مؤثر بود و شوری در مردم به وجود آورد. به گمانم برای اولین بار، بعد از مدت‌ها سکوت و ترس و ملاحظاتی که وجود داشت، قفل و مهر سکوت از لب‌ها برداشته و شکسته شد و پس از آن به تدریج، مردم در محافل و مناسبات، به سردادن شعار اقدام می‌کردند و جرئت خوبی برای این منظور یافتند…»